

بررسی تفاوت مسائل اصولی و قواعد فقهی

سید حسن خمینی^۱

چکیده: هر یک از بزرگان علم اصول، با تمرکز بر نکته‌ای سعی کرده‌اند که تمایزی را بین قواعد فقهی و مسائل اصولی پیدا کنند. مرحوم آخوند با تکیه بر میزان شیوع این مسائل در «ابواب فقهی»، مرحوم خوئی با توجه به «حکمیة» یا «موضوعیة» بودن شبهه یکی از نظریات خود و عنایت به تفاوت «استنباط» و «تطبیق» در نظریه دیگر، مرحوم حکیم با پیش کشیدن «توقف هر یک از مسائل بر دیگری و عدم آن»، مرحوم نائینی با موضوعیت دادن به میزان انتفاع «مجتهد» و «مقلد» از این مسائل در نظریه اول و ملاک قرار دادن «کلی» یا «جزئی» بودن نتیجه حاصله در نظریه دوم، و در آخر مرحوم امام با طرح «آلی» یا «استقلالی» بودن مسائل، سعی در حل این مسائل داشتند. از میان این نظریات، تنها مبنای مرحوم آخوند و حضرت امام می‌تواند راه حل جامع برای حل این مهم باشد.

کلیدواژه‌ها: مسأله اصولی، قاعده فقهی، ابواب فقهی، شبهه حکمیة، شبهه موضوعیة، استنباط، تطبیق، مجتهد، مقلد، آلی.

مقدمه

تفاوت مسائل اصولی و مسائل فقهی گرچه مسلّم به نظر می‌رسد، اما در پاره‌ای از مسائل فقهی که به «قواعد فقهی» شهرت یافته‌اند، مسأله آنقدر شفاف نیست. از این رو، متأخرین علم اصول بر آن شده‌اند تا در مباحث ابتدایی این علم، تفاوت مسائل اصول و «قواعد فقهی» را پی جویی کرده، «تمایز» مشخصی را بین این دو علم، معرفی کنند.

راز این ابهام، به حضور جدّی قواعد فقهی در «طریق استدلال» احکام، باز می‌گردد به گونه‌ای

۱. تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) و رئیس هیأت امنای پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.
e-mail: info@ri-khomeini.ac.ir

این مقاله در تاریخ ۱۳۹۱/۳/۱۷ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۴ مورد تأیید قرار گرفت.

که این حضور، زمینه همانندی این قواعد را با مسائل اصولی فراهم کرده است؛ مسائلی که از دیرباز به عنوان مسائلی شناخته شدند که در طریق استنباط واقع می‌شوند. این همانندی، نقطه آغاز پرسش‌ها از تمایز این دو علم است.

در این نوشتار سعی شده با ارائه نظریات بزرگان علم اصول همچون آخوند خراسانی، خویی، حکیم، نائینی و امام خمینی به تحلیل و بررسی این موضوع پرداخته شود. در پاسخ به این سؤال که تفاوت مسأله اصولی و قاعده فقهی چیست، مبانی مختلفی ارائه شده است که به بررسی و تحلیل آنها می‌پردازیم:

مبنای اول: مبنای قرافی

موضوع قواعد اصولی، «ادلّه احکام» و موضوع قواعد فقهی، «فعل مکلف» است؛ از این رو «الاستصحاب حجة» یا «خبر الواحد حجة»، قاعده اصولی است و در مقابل گزاره «الصلاة لا تعاد الا من خمس» قاعده فقهی به شمار می‌آید (قرافی ۱۴۲۳: ۱۴۷).

نقد: موضوع قواعد فقهی، لزوماً «فعل مکلف» نیست، بلکه از میان قواعد فقهی، می‌توان مواردی را جست که موضوع آنها نه فعل مکلف که گاهی «حکم» و گاهی «شخص مکلف» و حتی گهگاهی «الانسان بما هو انسان» هستند.

موضوع قاعده «لا ضرر» و قاعده «لا حرج»، «حکم» است؛ چرا که این دو قاعده در مقام نفی احکامی هستند که دربرگیرنده «ضرر» یا «حرج» می‌باشند. در قاعده «المغرور يرجع الى من غره»، موضوع «شخص مکلف» و در قاعده «ید» که اماره ملکیت است، «انسان بما هو انسان» موضوع قاعده است.

مبنای دوم: مبنای منتسب به قرافی

باز هم به قرافی نسبت داده شده است که تمایز مسائل اصولی و قواعد فقهی به «کلی» و «غالبی» بودن منوط شده است؛ به این صورت که قواعد اصولی «کلی» و قواعد فقهی «غالبی» است (فاضل لنکرانی ۱۳۷۴: ۱۵).

نقد: ظاهراً صاحب این مبنا، استثنا شدن بعضی از قواعد فقهی را مساوی با غیرکلی بودن این قواعد، دانسته است؛ درحالی که اولاً، استثنا شدن هیچ گاه به معنای نفی «کلیت» نیست و ثانیاً،

برخی قاعده‌های اصولی نیز استثنا می‌شوند. به عنوان مثال «خبر واحد» حجت است الا در جایی که معارض اقوی، وجود داشته باشد.

مبنای سوم: مبنای مرحوم آخوند خراسانی

مرحوم آخوند خراسانی خواسته است تمایز این دو را با تمرکز بر «ابواب فقهی» پیدا کند به گونه‌ای که قواعد اصولی را بر خلاف قواعد فقهی، مرتبط با «همه ابواب فقه» می‌داند. با این حساب، «استصحاب» به جهت ارتباط با همه ابواب، یک مسأله اصولی است و قاعده «لاتعداد» به جهت کاربرد اختصاصی آن در باب «صلاة» یک قاعده فقهی است. ایشان می‌گوید:

و هی التي ينتهی إليها المجتهد بعد الفحص و اليأس عن الظفر بدليل، مما دل عليه حكم العقل أو عموم النقل، و المهم منها أربعة، فإن مثل قاعدة الطهارة فيما اشتبه طهارته بالشبهة الحكمية، و إن كان مما ينتهی إليه فيما لا حجة على طهارته و لا على نجاسته، إلا أن البحث عنها ليس بمهم، حيث إنها ثابتة بلا كلام، من دون حاجة إلى نقض و إبرام، بخلاف الاربعة، و هی: البراءة و الاحتياط، و التخيير و الاستصحاب: فإنها محل الخلاف بين الاصحاب، و يحتاج تنقيح مجاريها و توضيح ما هو حكم العقل أو مقتضى عموم النقل فيها إلى مزيد بحث و بيان و مؤونة حجة و برهان، هذا مع جريانها في كل الابواب، و اختصاص تلك القاعدة ببعضها، فافهم (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ ج ۱: ۳۸۴).

سه نکته:

۱. «برائت» و «استصحاب» گرچه مربوط به موضوع خاص یعنی «ما لا نص فيه» هستند اما مشخص است که «ما لا نص فيه» نام بابی از ابواب فقه نیست و هر موضوعی، با ملاحظه حکم شرعی، می‌تواند، چنین وصفی پیدا کند (ر.ک: مکارم شیرازی ۱۴۱۱ ج ۱: ۱۷).
۲. لازمه این مبنا، خروج برخی از قواعد مثل «اصالة الطهارة» یا «اصالة الحلیة»، از قواعد اصولی است، اما مرحوم آخوند به این نکته ملتزم می‌شوند به گونه‌ای که خود ایشان آنها را در علم اصول مورد بحث قرار نداده‌اند.

۳. لازمه این مبنا، خروج برخی از قواعد مثل «لا ضرر» از قواعد فقهی است، چه آنکه این قاعده در همه ابواب فقهی جاری می‌شود. اما باز نکته مهم آن است که صاحب‌کفایه به این لازمه نیز ملتزم بوده و در مباحث اصولی خود از «لا ضرر» بحث کرده است.

جمع‌بندی مبنای مرحوم خراسانی: این ضابطه، ضابطه قابل قبولی است ولی ممکن است از حیث نتیجه با ضوابط دیگر هماهنگی نداشته باشد.

مبنای چهارم: مبنای اول مرحوم خوئی

ایشان «شبهات موضوعیه» را خاستگاه اختصاصی قواعد فقهی برمی‌شمرد و در مقابل بر سران مسائل اصولی در «شبهات موضوعیه» و «شبهات حکمیه» تأکید می‌کند. ایشان در *المحاضرات* می‌نویسد:

هذا و الصحيح انه لا شيء من القواعد الفقهية تجري في الشبهات الحكمية، فان قاعدة نفي الضرر والخرج لا تجريان في موارد الضرر أو الحرج النوعي، و قاعدة ما يضمن أساسها ثبوت الضمان باليد مع عدم إلغاء المالك لاحترام ماله فالقواعد الفقهية نتائجها أحكام شخصية لا محالة (خوئی الف ۱۴۱۷ ج ۱: ۱۰).

اگر بر ایشان اشکال شود که قاعده «لا ضرر» در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود در حالی که اصولیون این قاعده را از زمره مسائل اصولی می‌دانند، جواب می‌دهند: آن قاعده نیز از زمره قواعد فقهیه است، چرا که در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود.

تکته ۱: مرحوم خوئی به تبع مرحوم نراقی، استصحاب را در «شبهات حکمیه کلیه» قبول ندارد. مرحوم خوئی می‌نویسد: قواعد فقهی تنها در شبهات موضوعیه جاری می‌شوند و مسائل علم اصول هم در شبهات موضوعیه و هم در شبهات حکمیه جاری می‌شوند. طبیعتاً مراد ایشان آن است که نتیجه قواعد فقهی تنها در شبهات موضوعیه جریان می‌یابد و آلا بحث در اصل قاعده فقهی، بحث درباره یک حکم کلی است. به عنوان مثال اصل قاعده «لا تعاد» یک حکم کلی است و شبهه در آن، شبهه حکمیه است ولی بعد از اثبات آن، نتیجه این قاعده تنها در شبهات موضوعیه جاری می‌شود، در حالی که اصل حجیت براءت اگرچه یک حکم الهی است، ولی نتیجه آن هم در شبهه موضوعیه جاری می‌شود و هم در شبهه حکمیه.

با توجه به این دو مطلب، مرحوم خوئی باید بپذیرند که استصحاب - که ایشان آن را در شبهات حکمیه جاری نمی‌داند - از زمره قواعد فقهی است.

مرحوم شیخ انصاری نیز نوشته‌اند: جریان استصحاب در شبهات موضوعیه، حکم فقهی است، ظاهر عبارت ایشان آن است که جریان استصحاب در شبهات حکمیه مسأله اصولی است:

أما الجاری فی الشبهة الموضوعية - كعدالة زيد و نجاسة ثوبه و فسق عمرو و طهارة بدنه - فلا اشكال فی كونه حكماً فرعياً.

در حالی که ما می‌گوییم: این سخن را می‌توان در تفکیک دقیق بین «حجیت» استصحاب و «جریان» استصحاب مورد تحلیل قرار داد، چراکه آنچه در اصول بحث می‌شود «حجیت استصحاب» است و فرقی بین استصحاب شبهات حکمیه و استصحاب شبهات موضوعیه نیست (انصاری بی‌تا ج ۱: ۱۸).

اساساً جریان استصحاب، چه در شبهات حکمیه و چه در شبهات موضوعیه، «حکم فقهی» است و حجیت استصحاب، چه در شبهات حکمیه و چه در شبهات موضوعیه، یک «مسأله اصولی» است. برای روشن شدن این نکته دقیق به دو قیاس زیر توجه کنید:

قیاس اول:

صغری: این آب طاهر بود، طهارت آن را استصحاب می‌کنیم = جریان استصحاب = شبهه موضوعیه

کبری: استصحاب در شبهات موضوعیه حجت است = حجیت استصحاب
نتیجه: پس بر طهارت این آب، حجت دارم = نتیجه

قیاس دوم:

صغری: ماهیت عصیر عنبی پاک بود، بعد از غلیان طهارت آن را استصحاب می‌کنم
= جریان استصحاب = شبهه حکمیه

کبری: استصحاب در شبهه حکمیه حجت است = کبری = حجیت استصحاب
نتیجه: پس بر طهارت عصیر عنبی بعد از غلیان، حجت دارم = نتیجه

همچنان که مشخص است هیچ تفاوتی میان این دو قیاس دیده نمی‌شود.

نکته ۲: مرحوم آخوند در پاورقی کفایه می‌نویسد:

لا يقال: إن قاعدة الطهارة مطلقاً، تكون قاعدة في الشبهة الموضوعية، فإن الطهارة و النجاسة من الموضوعات الخارجية التي يكشف عنها الشرع. فإنه يقال: أولاً: نمنع ذلك، بل إنهما من الاحكام الوضعية الشرعية، و لذا اختلفتا في الشرائع بحسب المصالح الموجبة لشرعهما، كما لا يخفى.

و ثانياً: إنهما لو كانتا كذلك، فالشبهة فيهما فيما كان الاشتباه لعدم الدليل على أحدهما كانت حكمية، فإنه لا مرجع لرفعها إلا الشارع، و ما كانت كذلك ليست إلا حكمية (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ ج ۱: ۳۳۷).

توضیح: چون قاعده «طهارت» هم در شبهات حکمیه و هم در شبهات موضوعیه جاری می‌شود، مرحوم خویی آن را مسأله اصولی به حساب آورده‌اند و به این مطلب تصریح دارند (خویی ب ۱۴۱۷ ج ۲: ۲۵۰). روشن است که این ملاک از حیث نتیجه با آنچه از مرحوم آخوند خواندیم تفاوت دارد.

اشکالات مبنای مرحوم خویی

۱. ایشان می‌فرمایند: «قاعده لاضرر فقط در شبهات موضوعیه جاری است»، در حالی که این حرف صحیح نیست بلکه قاعده «لاضرر» فقط در شبهات حکمیه جاری است. منشأ این اشتباه، خلط «ضرر نوعی و ضرر شخصی» با «شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه» است.

توضیح آنکه: «شبهه حکمیه» عبارت است از «هر شبهه‌ای که رفع آن در محدوده اختیارات شارع باشد (حتی اگر موضوع آن شخصی باشد)» مثلاً من نمی‌دانم یک قطره خون که روی دستم چکیده است باعث بطلان نماز است یا نه؟ این شبهه حکمیه است اگرچه موضوع آن شخصی است.

«شبهه موضوعیه» عبارت است از هر شبهه‌ای که شارع نسبت به رفع آن مسئولیتی ندارد. مثل اینکه من می‌دانم خون نجس است و آب پاک است ولی نمی‌دانم آنچه روی دست من است خون است یا بول.

در شبهات موضوعیه به صورت طبیعی، حکم معلوم نیست ولی علت نامعلوم بودن حکم، آن است که ما نمی‌دانیم این موضوع، موضوع حکم اول است یا حکم دوم. از زمره شبهات موضوعیه، شبهاتی است که در نوع یک موضوع جاری می‌شود، مثلاً حکم شرعی آن است که

مسلط کردن کافر بر مسلمان حرام است ما نمی‌دانیم ازدواج زن مسلمان و مرد کافر از مصادیق آن حکم است یا نه؟ این شبهه نوعیه است یعنی درباره همه ازدواج‌هاست و نه ازدواج یک فرد به خصوص (چراکه ممکن است در یک مورد زن مسلط باشد).

حال: قاعده «لاضرر و لاجرح» حتی اگر بگوییم در ضرر نوعیه جاری نمی‌شوند — یعنی این قاعده می‌گوید: هر جا ضرر و حرج در مورد شخص خاصی بود، حکم آن برداشته شده است — نه آنکه بگوید: وضو در سرما چون برای نوع مردم ضرر دارد، پس برداشته می‌شود حتی اگر برای زید ضرر نداشته باشد — باز هم مربوط به شبهات حکمیه است. چرا که در حقیقت نمی‌دانیم کسی که وضو برایش ضرر دارد حکمش چیست و کسی که باید این حکم را معلوم کند، شارع است. دقیقاً به همین خاطر که درباره حکم صحبت می‌شود، بحث می‌شود که آیا این قاعده «مخصص» احکام اولیه است یا «حاکم» است یا «وارد» است؟

برخی قواعد دیگر مثل قاعده «اشتراک» نیز چنین است: نمی‌دانیم غایبین با حاضرین در زمان معصوم^(ع) مشترک الحکم هستند یا نه؟ یا در قاعده «تلازم صوم و صلاة»: نمی‌دانم که آیا در چهار فرسخی روزه بگیریم یا نه؟ شارع می‌گوید اگر نماز شکسته شد، روزه هم ساقط است. ۲. قاعده فقهی «لزوم» — اینکه اگر نمی‌دانیم عقدی لازم است یا نه، حکم به لزوم آن می‌کنیم — هم در شبهات موضوعیه جاری است به عنوان مثال: نمی‌دانم این عقدی که با زید کرده‌ام هبه است یا بیع است و لذا نمی‌دانم لازم است یا نه، و هم در شبهات حکمیه. مثلاً نمی‌دانم ذات عقد اجاره و عقد بیع لازم است یا نه؟ این در حالی است که قطعاً این قاعده، قاعده فقهی است.

مبنای پنجم: مبنای مرحوم حکیم

مرحوم سید محمد تقی حکیم در بیان فرق بین قواعد فقهی و مسائل اصولی می‌نویسد:

إِنَّ الْقَاعِدَةَ الْأَصُولِيَّةَ لَا يَتَوَقَّفُ اسْتِنَاجُهَا وَالتَّعَرُّفُ عَلَيْهَا عَلَى قَاعِدَةِ فِقْهِیَّةٍ،
بِخِلَافِ الْعَكْسِ، لِأَنَّ الْقَوَاعِدَ الْفِقْهِیَّةَ جَمِيعاً إِنَّمَا هِيَ وَلِيْدَةُ قِيَاسٍ لَا تَكُونُ
كِبْرَاهُ إِلَّا قَاعِدَةُ أُصُولِيَّةٍ (حکیم ۱۴۱۸: ۳۹).

ایشان «قاعده فقهی» را مبتنی بر مسأله اصولی می‌داند در حالی که مسائل اصولی مبتنی بر قاعده فقهی نیست؛ پس «لا تعاد» به عنوان یک قاعده فقهی متوقف بر ثبوت چند مسأله اصولی همچون «ظواهر حجت است»، «خبر واحد حجت است»، «استثنا مفید حصر است» و... است؛ اما در مقابل

هیچ مسأله اصولی مبتنی بر قاعده فقهی نیست.

اشکال: از آنجا که بسیاری از مسائل اصولی مبتنی بر مسائل اصولی دیگری هستند، مثلاً حجیت استصحاب مبتنی بر حجیت خبر واحد، حجیت ظواهر، حجیت امر در وجوب و ... است، اگر مسأله‌ای مبتنی بر یک مسأله اصولی بود، تکلیف چیست؟ آیا قاعده فقهی است یا مسأله اصولی؟ پس ثبوتاً حرف مذکور، حرف خوبی است ولی اثباتاً فایده‌ای ندارد. پس وجه تمایز می‌تواند باشد ولی وجه تمیز (مقام اثبات) نیست و برای وجه تمیز محتاج نکته دیگری هستیم.

مبنای ششم: مبنای اول مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در بیان فرق بین قاعده فقهی و مسأله اصولی می‌نویسد: نتیجه مسأله اصولی فقط برای مجتهد نافع است، در حالی که قاعده فقهی هم برای مجتهد و هم برای مقلد قابل استفاده است. البته پیش از مرحوم نائینی، شیخ انصاری به این نکته اشاره داشته است. ایشان می‌نویسد:

نعم یشکل کون الاستصحاب من المسائل الفرعية : بأن اجراءها فی موردها -
أعنى : صورة الشك فی بقاء الحكم الشرعی السابق، كنجاسة الماء المتغير
بعد زوال تغيره - مختص بالمجتهد و ليس وظيفة للمقلد فهي مما يحتاج اليه
المجتهد فقط و لا ينفع للمقلد و هذا من خواص المسألة الاصولية؛ فان
المسائل الاصولية لما مهّدت للاجتهد و استنباط الأحكام من الأدلة اختص
التكلم فيها بالمستنبط و لاحظ تغيره فيها (انصاری بی تاج ۲: ۵۴۵).

اما مرحوم شیخ این مبنا را نپذیرفته است که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم.

مرحوم نائینی به همین مطلب به نوعی دیگر اشاره دارد:

و بتقریب آخر: نتیجه المسألة الاصولية إنما تنفع المجتهد و لا حظ للمقلد
فيها، و من هنا ليس المجتهد الفتوى بمضمون النتيجة، و لا يجوز له أن يفتى
في الرسائل العملية بحجة الخبر الواحد القائم على الأحكام الشرعية مثلاً؛
لأن تطبيق النتيجة على الخارجيات ليس بيد المقلد بل هو من وظيفة
المجتهد. و اما النتيجة في القاعدة الفقهية فهي تنفع المقلد، كما يفتى بقاعدة
التجاوز و الفراغ و الضرر و الحرج و ما لا يضمن بفاسده و بالعكس، و غير
ذلك من القواعد الفقهية (نائینی ۱۴۱۷ ج ۴: ۳۰۹).

توضیح: مسأله اصولی، مثل حجیت استصحاب و حجیت خبر واحد، مستقیماً در اختیار مقلدین قرار نمی‌گیرد، بلکه مجتهد آن را بر موارد جزئی تطبیق می‌دهد و نتیجه آن را در اختیار مقلدین می‌گذارد. مثلاً می‌گوید: اگر وضو داشتی و شک در بطلان آن پیدا شد، کما کان وضو برقرار است. در حالی که قاعده فقهی چنین نیست. مثلاً در قاعده «ید»، مجتهد به آن فتوا می‌دهد و تطبیق آن به عهده مقلدین است و لذا می‌گوید هر چه در اختیار کسی است، محکوم به آن است که ملک صاحب ید است.

مرحوم آیت الله خوینی بر این مطلب اشکال کرده است:

و ذلك لأنَّ ما افاده بالقياس الى المسائل الاصولية وإن كان كما أفاد، فإن إعمالها في مواردها وأخذ النتائج منها من وظائف المجتهدين، فلا حظ فيه لمن سواهم؛ إلا أنَّ ما افاده بالاضافة الى المسائل الفقهية غير تام على إطلاقه؛ إذ رب مسألة فقهية حالها حال المسألة الاصولية من هذه الجهة: كاستحباب العمل البالغ عليه الثواب [عملی که خبر رسیده است که مستحب است]، (بناء على دلالة الاخبار (من بلغ) عليه و عدم كونها ارشاداً و لا دالة على حجیة الخبر الضعيف) فانه مما لا يمكن أن يلقى الى العامی لعدم قدرته على تشخيص موارد من الروایات و تطبیق اخبار الباب عليها. و كقاعدة نفوذ الصلح و الشرط، باعتبار كونهما موافقين للكتاب و السنة او غير مخالفين لهما، فان تشخيص كون الصلح او الشرط في مواردهما موافقاً لا أحدهما او غير مخالف، مما لا يكاد يتيسر للعامی.

و كقاعدة ما يضمن و ما لا يضمن، فإنَّ تشخيص مواردهما و تطبیقهما عليها لا يمكن لغير المجتهد. الى غيرها من القواعد التي لا يقدر العامی على تشخيص موارد و صغریاتها ليطبق القاعدة عليها؛ بل ربَّ مسألة فقهية فی الشبهات الموضوعية تكون كذلك كبعض فروع علم الاجمالی، فان العامی لا يتمكن من تشخيص وظيفته، فيه مثلاً اذا فرضنا ان المكلف علم اجمالاً، بعد الفراغ من صلاتی الظهر و العصر، بنقصان ركعة من احدهما، و لكنه لا يدري انها من الظهر او من العصر، ففي هذا الفرع و اشباهه لا يقدر العامی على

تعیین وظیفته فی مقام العمل بل علیه المراجعة الى مقلده بل الحال فی کثیر من فروع العلم الاجمالی کذلک (خویی الف ۱۴۱۷ ج ۱: ۱۰).

توضیح: اینکه مسأله اصولی را نمی‌توان به مقلدین ارائه کرد حرف کاملی است ولی اینکه قواعد فقهی را می‌توان به مقلدین ارائه کرد، به صورت مطلق درست نیست، بلکه چه بسا برخی از فروع فقهی را نیز نتوان به مقلدین ارائه کرد.

اشکال: برخی از مسائل اصولی مستقیماً مربوط به مقلدین است، به عنوان مثال حجیت ظاهر مربوط به مقلدین است و به همین جهت به ظاهر توضیح المسائل عمل می‌کنند یا حتی حجیت خبر واحد که اگر چنین امری نباشد، مقلدین به فتاوی‌ای که روحانیون در مساجد عمل می‌کنند، نباید توجه کنند.

تکنه‌ای پیرامون سخن مرحوم نائینی: با توجه به اینکه گفتیم طبق نظر مرحوم نائینی، نتایج مسائل اصولی متعلق به مجتهدین است و بس، و این می‌تواند به این معنی باشد که ادله‌ای که این مسائل را ثابت می‌کند، تنها به مجتهدین القا شده است، جا دارد به یکی از مسائل دیگر علم اصول اشاره کنیم: یکی از مسائل علم اصول آن است که «ادله اصولی» آیا بین مقلدین و مجتهدین مشترک است یا مختص مجتهدین است. به عنوان مثال ادله برائت و احتیاط، ادله حجیت استصحاب، اخبار علاجیه، و ... آیا اینها احکام شرعیه‌ای است که هم باید مقلدین به آنها عمل کنند و هم مجتهدین یا اختصاص به مجتهدین دارد؟ یعنی آیا شارع وقتی می‌فرماید: «لاتنقض الیقین بالشک» هم مجتهدین را مخاطب قرار داده است و هم مقلدین را؟ در این باره سه قول مطرح است:

۱. این دسته از احکام، اختصاص به «مجتهدین» دارد. مرحوم تبریزی صاحب *اوثق الوسائل* (حاشیه بر *وسائل*) می‌نویسد:

توضیحه أن موضوع الأحكام الشرعیة إن كان هو الاعتقاد فهی الاصول
الاعتقادیة و إن كان هو عمل المكلف فإن اختص الخطاب بها بالمجتهدین
فهی أصول الفقه و إن كان الخطاب عاماً لهم و للمقلدین فهی علم الفقه و
تحقیق الکلام فی ذلک مقرر فی تعریف الفقه (تبریزی ۱۳۶۹: ۲۳۶).

مرحوم آقا ضیاء عراقی نیز می‌نویسد:

فان المكلف الذى لا شأن له فى اثبات الحجج والطرق ولا يجيء فى ذهنه
الخبران المتعارضان لا يصح ان يكون مكلفاً بالتخير من باب اختيار الحجة
فالامر هنا متوجه الى المجتهد فله اختيار أحد الخبرين و الفتوى عليه ولا
يكون للمقلد ذلك (آملی ۱۳۹۵ ج ۴: ۴۳۹).

۲. این دسته از احکام، مشترک بین «مجتهدین و مقلدین» است. مرحوم شیخ عبدالکریم حائری
می نویسد:

الاحکام الظاهرية، كالواقعية مجعولة للمجتهدين و المقلدين و ليس فى ادلة
الاحکام الظاهرية، ما يظهر منه اختصاصها بالمجتهدين (حائری بی تا: ۶۵۸).

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی (شاگرد برجسته شیخ انصاری) در *بدایع الافکار* می نویسد:
فكما أن العامى بالصلاة كالمجتهد، فكذا هو مكلف بالعمل بالخبر الواحد
السليم عن المعارض أو بأحد الخبرين المتعارضين أو باقواهما أو غير ذلك
من سائر الأحكام الظاهرية المجعولة للشاك و الجاهل بالأحكام (أصلاً كان
أو طريقاً) فإنها كالأحكام الواقعية متعلقة بالجميع لكنها لا تتجيز إلّا بعد
إمكان العلم أو إمكان الرجوع الى العالم. ففي أصل تعلق الأحكام لا تفاوت
بين الناس (رشتی ۱۳۱۳: ۴۲۵).

تکته: در بیان این بزرگواران، احکام اصولی، مقلدین را هم شامل می شود ولی چون مقلدین
عاجز هستند، طبعاً تکلیف در حق آنان منجز نمی شود.

۳. این دسته از احکام، مشترک بین مجتهدین و مقلدین است ولی مجتهدین به نیابت از مقلدین
به این احکام عمل می کنند. مرحوم شیخ انصاری می نویسد:

فإن قلت إن اختصاص هذه المسألة بالمجتهد لأجل أن موضوعها و هو
الشك فى الحكم الشرعى و عدم قيام الدليل الاجتهادى عليه، لا يتشخص إلا
للمجتهد و إلا فمضمونه و هو العمل على طبق الحالة السابقة و ترتيب آثارها
مشترك بين المجتهد و المقلد.

قلت: جميع المسائل الاصولية كذلك لأن وجوب العمل بخبر الواحد و ترتيب
آثار الصدق عليه ليس مختصاً بالمجتهد نعم تشخيص مجرى خبر الواحد و
تعيين مدلوله و تحصيل الشروط العمل به مختص بالمجتهد لتمكّنه من ذلك و

عجز المقلد عنه فكأن المجتهد نائب عن المقلد في تحصيل مقدمات العمل
بالأدلة الاجتهادية و تشخيص مجارى الأصول العملية و إلا فحكم الله
الشرعى فى الأصول و الفروع مشترك بين المجتهد و المقلد (شيخ انصارى بى تا
ج ۳: ۱۹).

نظر امام خمینی کدام است؟ امام، نظریه سوم را رد می کنند و می فرمایند: «فأنه لا معنى لنيابة
المجتهدين عنهم، و لم تقع تلك النيابة و الاستابة الى الآن فى الخارج» (تقوى اشتهاردی ۱۳۷۶ ج ۳:
۱۵).

اما درباره نظریه اول و دوم: ایشان در کتاب *اجتهاد و تقلید* (امام خمینی ۱۳۷۶: ۱۴۶) به نظریه اول،
گرایش دارند چنانچه مرحوم فاضل (فاضل لنکرانی ۱۳۷۸ ج ۱: ۳۷۱) و مرحوم اشتهاردی (تقوى
اشتهاردی ۱۳۷۶ ج ۳: ۱۵) در تقریراتشان از فرمایشات امام، همین مطلب را تصریح دارند – هرچند هر
یک در دلیلی که از طرف امام اقامه کرده اند با یکدیگر اختلاف دارند.

به نظر می رسد می توان گفت که امام می گویند: موضوع این دسته از احکام، کسی است که
فحص کرده و از یافتن دلیل مایوس است و چنین کسی طبیعتاً مجتهد است.
اما مرحوم امام در *التعادل و الترجیح*، پس از آنکه می گویند آیا مسائل اصولی به مجتهدین
اختصاص دارد یا مشترک بین عامی و مجتهد است؟ می نویسند:

و بالجملة: ما يختص بالمجتهد هو الاجتهاد و بذل الجهد فى تشخيص
الترجيح و التعادل، لا الحكم الكلى؛ فأنه مشترك بين العباد، و هذا هو الاقوى
(امام خمینی ۱۳۷۵: ۱۴۸).

ایشان صراحتاً به اشتراك احکام بین مقلدین و مجتهدین نظر دارند.

مبنای هفتم: مبنای دوم مرحوم خوئی

ایشان در *محاضرات فى الاصول* می نویسد:

و النکته فى اعتبار ذلك فى تعريف علم الأصول، هى الاحتراز عن القواعد
الفقهية فانها قواعد تقع فى طريق استفادة الأحكام الشرعية الإلهية، و لا يكون
ذلك من باب الاستنباط و التوسيط بل من باب التطبيق، و بذلك خرجت عن
التعريف (خوئی الف ۱۴۱۷ ج ۱: ۸).

توضیح: با توجه به کلمات بزرگانی که کلام ایشان را شرح کرده‌اند، می‌توان مراد ایشان را این چنین توضیح داد که در قواعد فقهی، آنچه به عنوان قضیه کلیه مطرح است، محمولی است که بر یک مفهوم کلی حمل می‌شود یا از آن سلب می‌گردد («الصلاة لاتعاد»: عدم اعاده حمل بر صلاة می‌شود؛ «لاضرر»: جعل از حکم ضرری برداشته می‌شود) و رابطه موضوع این قضیه با مصادیقش (نماز زید و نماز عمرو، لزوم عقد و جواز تصرفات مالکانه نسبت به حکم ضرری) رابطه کلی و مصادیق است و این رابطه از نوع «تطبیق» می‌باشد. به این معنی که کلی بر مصادیق و افرادش منطبق می‌شود. لذا، همان‌طور که اگر به شما بگویند انسان واجب الاکرام است، آن را بر زید و عمرو و .. انطباق می‌دهید، به همان صورت لا تعاد الصلاة را بر نمازهای زید و عمرو و ... انطباق می‌دهید.

این در حالی است که: در مسائل علم اصول رابطه موضوع قضیه (الاستصحاب حجة، خبر الواحد حجة) که کبرای قیاس قرار می‌گیرد (در قیاس: هذه الطهارة مستصحابة، والاستصحاب حجة) با موضوعات فقهی از باب «توسیط و استنباط» است؛ یعنی «الاستصحاب حجة» واسطه‌ای می‌شود تا حجیت بر هذه الطهارة حمل شود.

اشکال: ما می‌گوییم در هر قیاس ما می‌گوییم اکبر (محمول کبری) بر اصغر (موضوع صغری) حمل می‌شود چرا که اکبر از طرفی با اوسط متحد است و از طرف دیگر اوسط با اصغر متحد می‌باشد. پس در هر قیاس اگر استنباطی صورت می‌گیرد به خاطر آن است که موضوع کبری بر موضوع صغری منطبق می‌شود. به عنوان مثال اگر استنباط می‌کنیم که «هذه الطهارة حجة» به خاطر آن است که استصحاب بر هذه الطهارة منطبق می‌شود.

إن قلت: در هر استنباطی، انطباق هست ولی هر انطباقی، استنباط نیست!

قلنا: هر انطباقی، دارای یک صغری و کبری است. مثلاً در همان «لاتعاد» می‌گوییم: «هذه (نماز زید) صلاة و الصلاة لا تعاد»؛ پس اساساً تفکیک بین انطباق و استنباط، نامفهوم است.^۱

اشکالات شهید صدر بر مرحوم خوئی قدس سره: مرحوم شهید صدر بر آیت الله خوئی دو اشکال دیگر را وارد کرده است:

۱. شاید به همین جهت است که مرحوم نائینی هم قواعد فقهی و هم مسائل اصولی را کبرای قیاس استنباط برمی‌شمارد (نائینی ۱۴۱۷ ج ۱: ۱۹).

و هذه الإجابة غير تامة، وذلك: أولاً: لعدم اختصاص القواعد الفقهية بالقواعد التطبيقية بل منها ما يستنبط به الحكم بنحو التوسيط - كما سيأتى قريباً - و ثانياً: ان التمييز بين المسألة الأصولية و القاعدة الفقهية بالتطبيق نفيًا و إثباتاً يؤدي إلى أن أصولية المسألة كثيراً ما ترتبط بصياغتها و كيفية التعبير عنها، فمسألة اقتضاء النهى عن العبادة لفسادها تكون أصولية إذا طرحت بصيغة البحث عن الاقتضاء لأن البطلان حينئذ مستنبط عن الاقتضاء و ليس تطبيقاً، و لا تكون أصولية إذا طرحت بصيغة البحث عن أن العبادة المنهى عنها باطلة أولاً، لأن بطلان كل عبادة محرمة حينئذ يكون تطبيقاً، مع ان روح المسألة واحدة فى كلتا الصياغتين و هذا يكشف عن أن المائز الحقيقى للقاعدة الأصولية عن القاعدة الفقهية ليس مجرد انطباق القاعدة الأصولية على الحكم المستخرج انطباق الكلى على فرد و انطباق القاعدة الفقهية كذلك بل أمر آخر قد يكون من مظاهر ان النسبة بين القاعدة الأصولية و النتيجة الفقهية نسبة استنباطية لا تطبيقية و هذا ما سيأتى توضيحه (صدر ۱۴۱۷ ج ۱: ۲۶).

توضیح:

۱) در برخی از قواعد فقهی هم استنباط وجود دارد. ایشان برای این مطلب مثالی را مطرح می کنند (صدر ۱۴۱۷ ج ۱: ۲۶) قاعده «ظهور امر به شستن در ارشاد به نجاست» که همانند «ظهور امر به شئ در وجوب» (مسألة اصولی) است به این معنی که در هر دو از ظهور، «حکم نجاست یا وجوب» استنباط می شود.

۲) اگر تمایز بین مسأله اصولی و قاعده فقهی را به تطبیق و استنباط مرتبط کنیم، لازم می آید که اصولی بودن یا فقهی بودن یک قضیه، در اختیار ما باشد. مثلاً اگر گوییم: «نهی از عبادات مقتضی فساد است» چون «اقتضا» مطرح است و بطلان از اقتضا، استنباط می شود مسأله اصولی است و اگر گوییم: «عبادت منهی عنها، باطل است» مسأله «بطلان» مطرح است که تطبیق با عبادات مردم دارد.

مبنای هشتم: مبنای دوم مرحوم نائینی

اما این بار ایشان با اذعان به کاربرد مشترک مسأله اصولی و قاعده فقهی به عنوان «کبرای» یک قیاس، تفاوت این دو را در «جزئی» یا «کلی» بودن نتیجه حاصله می‌داند. ایشان می‌نویسند:

نَمَّ أَنْ الْمَازِزَ بَيْنَ الْمَسْأَلَةِ الْأَصُولِيَّةِ وَ الْقَاعِدَةِ الْفَقْهِيَّةِ بَعْدَ اشْتِرَاكِهِمَا فِي أَنَّ كَلَامًا مِنْهُمَا يَقَعُ كِبَرِي لِقِيَاسِ الْأَسْتِنْبَاطِ، هُوَ أَنَّ الْمُسْتَنْتَجَ مِنَ الْمَسْأَلَةِ الْأَصُولِيَّةِ لَا يَكُونُ إِلَّا حَكْمًا كَلِّيًّا، بِخِلَافِ الْمُسْتَنْتَجِ مِنَ الْقَاعِدَةِ الْفَقْهِيَّةِ، فَإِنَّهُ يَكُونُ حَكْمًا جَزْئِيًّا وَ إِنْ صَلَحَتْ فِي بَعْضِ الْمَوَارِدِ لَا سِتْنَتَاجَ الْحُكْمِ الْكَلِّيِّ أَيْضًا إِلَّا أَنَّ صَلَاحِيَّتَهَا لَا سِتْنَتَاجَ الْحُكْمِ الْجَزْئِيِّ هُوَ الْمَازِزُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْمَسْأَلَةِ الْأَصُولِيَّةِ، حَيْثُ أَنَّهَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَا سِتْنَتَاجَ حُكْمِ كَلِّيٍّ، كَمَا يَأْتِي تَفْصِيلُهُ فِي أُوَاتِلِ مِبَاحَثِ الْأَسْتَصْحَابِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (نائینی ۱۴۱۷ ج ۱: ۱۹).

در توضیح کلام ایشان باید گفت: مسأله اصولی و قاعده فقهی هر دو کبرای یک قیاس قرار می‌گیرند:

قیاس اول:

صغری: طهارة العصير العنبي مستصحبة*
کبری: و الاستصحاب حجة*
نتیجه: طهارة العصير العنبي حجة*

قیاس دوم:

صغری: هذه صلاة
کبری: لاتعاد الصلاة الا من خمس
نتیجه: لا تعاد هذه الصلاة الا من خمس

ولی نتیجه قیاسی که با قاعده فقهی ساخته می‌شود حکم جزئی است (مثل مثال فوق) ولی گاه از آن یک حکم کلی هم استفاده می‌شود چنانکه از «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه»، حکم کلی «ما یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده» استفاده می‌شود. در حالی که نتیجه قیاسی که از مسأله اصولی ساخته شده است همیشه یک حکم کلی است (همانند مثال اول).

اشکال: کلام ایشان در مورد «اصول عملیه» به عنوان یکی از مهم ترین مسائل اصولی، مورد نقض قرار می گیرد. چراکه جریان «اصول عملیه» در شبهات موضوعیه همیشه یک حکم جزئی را پدید می آورد:

«هذه الطهارة مستصحبة الاستصحاب حجة = هذه الطهارة حجة»

پس مسائل اصولی هم گاه نتیجه اش حکم جزئی است.

مبنای نهم: مبنای امام خمینی

چنانکه در عبارت ایشان ملاحظه شد، امام تفاوت قواعد فقهیه و مسائل اصولی را به «آلیت و استقلالیت» می دانند. ایشان می نویسند:

فالمراد بالآلیّة ما لا ينظر فيها بل ينظر بها فقط، ولا يكون لها شأن إلاّ ذلك، فتخرج بها القواعد الفقهيّة، فإنّها منظور فيها؛ لأنّ قاعدة «ما يضمن» و عكسها - بناءً على ثبوتها - ممّا ينظر فيها، و تكون حكماً كلياً إلهياً، مع أنّها من جزئيات قاعدة اليد، ولا يثبت بها حكم كُليّ، نعم لو كانت الملازمة الشرعيّة بين المقدّم و التالى كان للنقض وجه، لكن ليس كذلك عكساً ولا أصلاً. و كذا قاعدة الضرر و الحرج و الغرر، فإنّها مقيدّات للأحكام و لو بنحو الحكومة، فلا تكون آليّة بل استقلالية، وإن يعرف بها حال الأحكام. نعم يخرج بهذا القيد بعض الأصول العمليّة، كأصل البراءة الشرعيّة المستفاد من حديث الرفع و غيره، ولا غرّو فيه لأنّه حكم شرعىّ ظاهريّ كأصل الحلّ و الطهارة (امام خمینی ۱۴۱۵ ج ۱: ۵۱-۵۲).

مرحوم آیت الله لنگرودی مقرر کلام ایشان در **جواهر الاصول**، همین مطلب را چنین تقریر کرده است:

المراد بالقواعد الآليّة: هي القواعد التي لا يبحث فيها لأجل أنفسها، ولا يكون النظر فيها استقلالياً، بل يبحث فيها للغير، و يكون منظوراً بها، لا منظوراً فيها، فيخرج القواعد الفقهيّة؛ لأنّه ينظر فيها استقلالاً، لا آله لملاحظة غيرها فقواعد العسر و الحرج و الضرر مثلاً قواعد فقهية؛ لأنّها مقيدّات للأحكام الأوليّة على نحو الحكومة، و كلّ ما يقيد الأحكام الأوليّة - تضييقاً أو توسعة

ولو فی مقام الظاهر - لا یكون مسألة أصولية، وكذا قاعدة ما یضمن و
تقیضها - بناءً علی ثبوتها - حکمان فرعیان إلهیان منظور فیهما (مرتضوی
لنگرودی ۱۳۷۶ ج ۱: ۷۲).

توضیح: از دیدگاه امام قضیه‌ای که خودش مطلوب بالذات نیست (به این معنی که اگر نبود
قضایای دیگری که مبتنی بر این قضیه است، فقیه از این قضیه بحث نمی‌کرد) «مسألة اصولی» است
ولی اگر خودش مطلوب بالذات است به این معنی که فقیه بما هو فقیه، باید پیرامون آن بحث و
بررسی کند (و بحث از آن برای رسیدن به قضایایی که آنها حکم شرعی هستند، نیست بلکه
خودش حکم الهی است)، «قاعده فقهی» است. ایشان در شرح این نظر، دو نکته را مورد اشاره قرار
می‌دهند:

اول: تمام قواعد فقهی مستقیماً حکم شرعی هستند یا تقیید و توسعه‌ای در احکام می‌دهند.
دوم: آنکه اصل براءت و اصالة الحلیة و اصالة الطهارة از زمره مباحث علم اصول نیستند،
چراکه مستقیماً حکم شرعی را پدید می‌آورند.
نکته: حکم الهی دو نوع است: احکام تکلیفی و احکام وضعی. از نظر امام هر قضیه‌ای که
متضمن حکم کلی الهی است، قاعده فقهی است، چه این حکم، «وجوب، حرمت و ...» باشد و چه
«ضمان، نجاست و ...».

إن قلت: قضایای اصولی نیز متضمن «حجیت» هستند و حجیت حکم وضعی است.
قلنا: حضرت امام، حجیت را از احکام وضعی نمی‌دانند که در جای خود به آن خواهیم
پرداخت.

اشکال: ما می‌گوییم: در اینکه قواعد فقهی اموری هستند که بالذات مطلوب هستند و فقیه به
خاطر خودشان به آنها می‌پردازد، تردیدی نیست ولی بسیاری از مباحث علم اصول (چنانکه خود
امام در اصل «براءت»، اصل «طهارت» و اصل «حلیت» پذیرفته‌اند) نیز همین گونه هستند. چنانکه
استصحاب، تخییر و احتیاط، حکم الهی بالذات هستند برای موضوعی که عبارت است از «شاک»
و لذا اگر نبود هیچ قضیه دیگر، باز هم فقیه باید درباره آنها بحث می‌کرد (به خلاف حجیت خبر
واحد که اگر نبود خبر واحد در باب های فقهی، پیرامون حجیت خبر واحد بحث نمی‌شد). پس
همان‌طور که حکم کلی الهی ضمان (در قاعده «علی الید») را داریم حکم کلی «لا تنقض الیقین»
نیز موجود است.

به عبارت دیگر، وقتی امام می‌فرمایند مسأله اصولی، آلت برای استنباط حکم شرعی است، پذیرفته‌اند که مسأله اصولی خود حکم شرعی نیست بلکه آلت برای رسیدن به حکم شرعی است و این در حالی است که اصول عملیه حکم شرعی برای شاکّ هستند.

اللهم انا ان يقال: گاه شارع حکمی را جعل می‌کند (مثل وجوب احتیاط یا حرمت نقض یقین) ولی این حکم برای رسیدن به حکمی دیگر است و لذا می‌توان گفت احکام الهی گاه مستقل هستند و گاه آلت دارند. مثلاً وجوب نماز، حکم شرعی استقلالی است ولی حرمت نقض یقین، آلت است برای آنکه بگوییم طهارت باقی است یا بگوییم (در جایی که نمی‌دانیم «مولود من الکلب و الشاة» حلال است یا حرام؟) این شیء حرام است.

اگر معنای آلت را به این گونه توسعه دادیم، آن وقت این دسته از مسائل اصولی مجعول می‌باشند و آلت هم دارند. به خلاف اصل حلیت و اصل طهارت که مستقلاً حکم به طهارت و حلیت می‌کنند. اما باز هم در این صورت اشکالی را می‌توان به امام وارد کرد که چرا ایشان اصل برائت را از علم اصول خارج کرده‌اند. چرا که «برائت» حکمی است آلی، برای آنکه بگوییم «واجب نیست» یا «حرام نیست».

جمع‌بندی

به نظر می‌رسد از میان تفاوت‌هایی که بین مسأله اصولی و قاعده فقهی مطرح شده است، می‌توان تفاوتی را که از کلام مرحوم آخوند استفاده کردیم و تفاوتی که از بیان امام استفاده شد، پذیرفت. پس: تمایز مسأله اصولی و قاعده فقهی اولاً، در آن است که قاعده فقهی در برخی از ابواب جریان دارد، در حالی که مسائل اصولی در همه ابواب علم فقه جاری است. ثانیاً، مسائل اصولی آلت برای رسیدن به احکام شرعیه‌ای هستند که بالذات مورد نظر «شارع» (و به تبع شارع، «فقیه») می‌باشند در حالی که قواعد فقهی خود بالذات، حکم مطلوب شارع می‌باشند.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ ق) *کفایة الاصول*، مؤسسه آل البيت^(ع).
- آملی، میرزاهاشم. (۱۳۹۵ ق) *مجمع الافکار*، (تقریرات درس مرحوم ضیاء الدین عراقی)، چاپخانه علمیّه.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۱۵ ق) *مناهج الوصول الى علم الاصول*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۳۷۵) *الاعتاد و الترجیح*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۳۷۶) *اجتهاد و تقلید*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- انصاری، شیخ مرتضی. (بی تا) *فوائد الاصول*، دفتر انتشارات اسلامی.
- تبریزی، موسی بن جعفر. (۱۳۶۹) *اوثق الوسائل فی شرح الرسائل*، قم: کتبی نجفی.
- تقوی اشتهااردی، حسین. (۱۳۷۶) *تنقیح الاصول* (تقریرات درس حضرت امام خمینی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(س).
- حائری، عبد الکریم. (بی تا) *دررر الفوائد*، قم: چاپخانه مهر.
- حکیم، سید محمد تقی. (۱۴۱۸ ق) *الاصول العامة، المجمع العالمی لأهل البيت^(ع)*.
- خویی، سید ابو القاسم. (الف ۱۴۱۷ ق) *محاضرات فی الاصول*، انتشارات انصاریان.
- (ب ۱۴۱۷ ق) *مصباح الاصول*، کتابفروشی داوری.
- رشتی، حبیب الله بن محمد علی. (۱۳۱۳ ق) *بدایع الافکار*، مؤسسه آل البيت^(ع).
- صدر، سید محمد باقر. (۱۴۱۷ ق) *بحوث فی علم الاصول*، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۷۸ ق) *معتمد الاصول* (تقریرات درس امام خمینی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۳۷۴) *القواعد الفقهیه*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- قرافی، شهاب الدین احمد بن ادريس. (۱۴۲۳ ق) *الفروق فی اصول الفقه*، دمشق: مؤسسه الرسالة.
- مرتضوی لنگرودی، محمد حسن. (۱۳۷۶) *جواهر الاصول*، (تقریرات درس امام خمینی) تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(س).
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۱ ق) *القواعد الفقهیه*، مدرسه امام امیرالمؤمنین.
- نائینی، محمد حسین. (۱۴۱۷ ق) *فوائد الاصول*، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی.